



گفتگو با آیه الله رضا استادی



از آنجا که کنگره بزرگداشت آقا حسین خوانساری در تابستان سال جاری برگزار خواهد شد، فصلنامه علوم حدیث به پیشنهاد دبیر کنگره، آیه الله استادی، شماره نهم خود را به معرفی خدمات، پژوهش‌ها و آثار حدیثی خاندان خوانساری اختصاص داده است. به همین مناسبت، مصاحبه‌ای با دبیر کنگره صورت پذیرفت و پرسش‌هایی در حوزه علوم حدیث و آثار حدیثی خاندان خوانساری مطرح گردید. آنچه در پی می‌آید، حاصل این گفتگوست.

سپاسگزاریم که فرصتی را به این گفتگو اختصاص دادید. به عنوان اولین سؤال، بفرمایید که جایگاه سنت را در تبیین معارف دینی، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ همچنین بفرمایید که سنت، در نسبت با قرآن، از چه جایگاهی برخوردار است؟

بسم الله الرحمن الرحيم. بنده هم متشکرم از اینکه فصلنامه علوم حدیث، این همکاری را با کنگره انجام داد؛ همچنین تشکر می‌کنم به خاطر اینکه این گفتگو ترتیب داده شد تا توضیحاتی راجع به کنگره و بعضی مطالب





مربوط به حدیث عرض کنم .

فکر می‌کنم اهمیت حدیث در تبیین معارف اسلامی، خیلی روشن باشد. در عین حال، چند مطلب را به عنوان دلیل و یا مؤید ذکر می‌کنم بر اینکه حدیث، هم سنگ خود قرآن مجید است.

از حرفهایی که اسلام دارد و تقریباً همه مسلمان‌های آگاه از متن اسلام، اعتراف به آن دارند، جامعیت اسلام است و اگر کسی حدیث را به طور کلی کنار بگذارد (و مثلاً بخواهد به این وسیله، به قرآن احترام کند و بگوید ما در همه مباحث مربوط به اسلام، به قرآن بسنده می‌کنیم)، تعداد اندکی بحث‌های جامع پیدا می‌کند. این، خودش بالاترین دلیل برای این است که ما نیاز جدی به حدیث داریم. بنده در حدّ اطلاع خودم می‌توانم بگویم که کمتر بحثی پیدا می‌شود که در آن، فقط به آیات قرآن بسنده کنیم و در پایان بحث، بتوانیم بگوییم این همانی است که اسلام گفته و جامع است؛ بلکه بسیاری از ابعاد مطلب، جا می‌ماند.

از روز اوّلی که شعار «حسبنا کتاب الله» (به هر انگیزه‌ای) داده شد، کل شیعه و بزرگان این مکتب، این شعار را نپذیرفتند. گرچه ممکن است بعضی‌ها خیال کنند که این شعار، چون انگیزه و معنی خاصی داشت، پذیرفته نشد؛ ولی بنده فکر می‌کنم این طور نباشد؛ بلکه اصلاً به معنی وسیع کلمه، قابل قبول نبود. و اگر در آن بُعدی هم که آنها منظور داشتند، کسی قبول می‌کرد، در همه ابعاد، اصلاً قابل قبول نبود.

گواه دیگر بر اهمیت حدیث، این است که خود اهل بیت (ع) و علمای ما به پیروی از ایشان، اهمیت فراوانی به حدیث می‌دادند؛ اولاً به حفظ و نشر حدیث، اهتمام ورزیدند و ثانیاً (و مهمتر از آن) در صیانتش از تحریف و از بد معنا شدن، بی‌اندازه کوشش کردند که اگر حدیث نقش آن چنانی در تبیین معارف نداشت، این همه دقت و اهتمام در تبیین معانی احادیث (که از آن به «فقه الحدیث» تعبیر می‌شود) لازم نبود.

حسن
انوارناکار





باز اگر حدیث نقش مهمی در معارف نداشت، این همه اهتمام، هم برای نشرش، هم برای حفظ و حراست و صیانتش، هم برای بیان معانی اش، لزومی نداشت. اینها را ما کنار هم که بگذاریم - به خصوص مطلب اولی را که عرض کردم - تقریباً روشن می شود که ما به حدیث، مثل قرآن مجید در تبیین معارفمان (معارف به معنای وسیع یا معارف به معنای خاصش)، در اخلاقمان، در فقهمان و در همه ابعادی که جامعیت اسلام آن را اقتضا می کند، نیاز داریم.

موضوع: به نظر حضرت عالی، جعل در روایات، چه عوامل و انگیزه ها و زمینه های داشته است؟ به هر حال، یکی از پدیده های بسیار شوم در تاریخ مسلمانها همین ساختن حدیث بوده است.

آیه الله استادی: راجع به جعل حدیث و احادیث مجعول، مطالبی از سابق در ذهنم بود که پرسش شما زمینه ای برای طرح آنهاست. این مطالب (که مربوط به جعل حدیث در حوزه شیعه است) احتمالاً مورد انتقاد قرار بگیرد یا بعضی ها با نظر بدوی خیال کنند که اصلاً یک حرف باطلی است؛ ولی البته از نقد و بررسی باید استقبال کنیم.

معروف است که احادیث جعلی در بین احادیث ما زیاد است. بنده جداً این حرف را خلاف واقع می دانم. جمله ای از رسول خدا (ص) نقل شده که ایشان فرموده است: «كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ». به نظر من، این جمله بد معنا شده است؛ چرا که کثرت در هر کاری به تناسب خودش معنا می دهد.

مثلاً یک شهر پر جمعیت یک میلیون نفری را فرض کنید که باید طبعاً امن و امان باشد و مردم آن، خواب آرامی در شب داشته باشند و اگر می خواهند به مسافرت بروند، دغدغه سرقت خانه شان را نداشته باشند. در چنین شهری، اگر در طول یک سال، بیست بار دزدی بشود، تعبیر کثرت دزدی در این شهر، صادق

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی





است. این، یک کاری است که کثرتش، کثرت ده هزارتا، بیست هزارتا، سی هزارتا نیست؛ چون اگر مملکتی حکومت دارد و حکومتش مقتدر است، دیگر بنا نیست که در شهرهایش دزدی بشود یا ناامنی باشد.

یا اگر در یک شهر بسیار بزرگی، دوبار، سه بار، چهار بار در طول ماه، کارهای خلاف عفت (نعوذ بالله) انجام بشود، این زیانزد همه می شود. در کوچه و خیابان، همه می گویند که خیلی اوضاع بد شده و کار خلاف، خیلی زیاد شده است!

در قضیه جعل حدیث (با آن صحبتی که راجع به اهمیت حدیث خدمتتان عرض کردم) اگر دو تا، سه تا، ده تا، بیست تا، حداکثر صد تا حدیث هم در زمان رسول خدا(ص) جعل بشود، این جمله (كثرت علی الكذابة) مصداق پیدا می کند و معنایش این نیست که (مثلاً) هزارها دروغ به رسول خدا نسبت داده اند؛ چون پیغمبر(ص) همان دین است؛ متن دین است. اگر ده جا هم یک چیز عوضی به رسول خدا(ص) نسبت بدهند، این جمله درست است که ایشان بگویند: «كثرت علی الكذابة». من این نکته را عرض کردم که کسی این حدیث را دلیل بگیرد بر کثرت جعل و نگوید که خودشان گفته اند زیاد است.

اما روایاتی که عدد احادیث جعلی را تعیین می کند، بنده معتقدم که اینها اصلی ندارد؛ یعنی روایتی که می گوید جاعلان، مثلاً سی هزار، چهل هزار، شصت هزار حدیث وارد احادیث کرده اند، برای کسی که سرو کار با حدیث داشته باشد، پذیرفتنی نیست. چون اصلاً جعل حدیث به این وسعت امکان ندارد. آن هم گاهی به یک نفر نسبت داده شده است که او هزارها حدیث جعلی در احادیث ما وارد کرده است. این، اصلاً امکان ندارد. یعنی متن احادیث و متن گفتار، رسول خدا و امامان معصوم ما با کثرت جعل، تناسب ندارد.

من فکر می کنم که هر کسی، هر مقدار هم که دروغ پرداز باشد، باید چیزهایی بگوید شبیه همان چیزهایی که رسول خدا(ص) یا ائمه ما فرموده اند و کثرت این کار، بخصوص از یک نفر، امکان ندارد. تحلیلی که بنده با توجه و با

انوارناک حسین



فکر به آن رسیده‌ام، این است که جعل وجود داشته و ما «احادیث موضوع» داریم؛ ولی عدد این احادیث، خیلی کم است. بله؛ مشکلی که در احادیث هست، مسئله «نقل به معنا» و اشتباهاتی است که از این ناحیه پیش آمده است و طبع آن روز هم جز این را اقتضا نمی کرده است. اصلاً راه، منحصرأ به همین بوده است. آن روز اگر می خواستند بگویند به حافظه اکتفا نکنید، اگر می خواستند بگویند نقل به معنا نکنید و عین مطالب ما را نقل کنید، آن غرضِ اوکیشان زمین می ماند و احادیث نقل نمی شد. بعضی از روایت - همان طور که حتماً ملاحظه فرموده اید یا شنیده اید - خواستند یک قدری احتیاط کنند و عین مطالب را رعایت کنند؛ لذا صد روایتشان شد هشتاد تا، هشتاد تا شد پنجاه تا، پنجاه تا شد هفده تا و گفتند ما اصلاً بیش از این، نقل نمی کنیم. این دو (جعل و نقل به معنا) با همدیگر مشتبه شده است؛ یعنی سردرگمی (یا اطمینان به اینکه بعضی از روایات نمی تواند مطابق با واقع باشد) بیشتر از ناحیه نقل به معنا پیدا شده است. شاهد عملی و تاریخی بنده بر اینکه احادیث مجعول، نمی توانسته زیاد باشد - زیاد به آن معنا که الان در زبانها هست - این است که مؤلفان کتبی که درباره احادیث موضوع نوشته شده، چیز زیادی نتوانستند به دست بیاورند. اگر کسی این کتابها را نگاه کند، می بیند که معمولاً تکرار مکررات است؛ یعنی اولی یک تعداد احادیث را نوشته و گفته اینها مجعولات است و دومی هم یک قدری همان ها را کم و زیاد کرده است؛ و همین طور سومی و ...

این که در اذهان است که همواره باید بگردیم و احادیث جعلی جدیدتری را پیدا کنیم و اگر تا پارسال ده تا حدیث جعلی پیدا کرده ایم، امسال بگردیم و بقیه اش را هم پیدا کنیم، چنین چیزی اصلاً بی مورد است.

بنده در مقاله ای که راجع به کتاب مرحوم علامه شوشتری نوشتم (و چاپ شده است) عرض کرده ام که ما دیگر از آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری - خدایش رحمت کند - کسی وقت گذارتر و مانوس تر به حدیث نداشتیم. ایشان

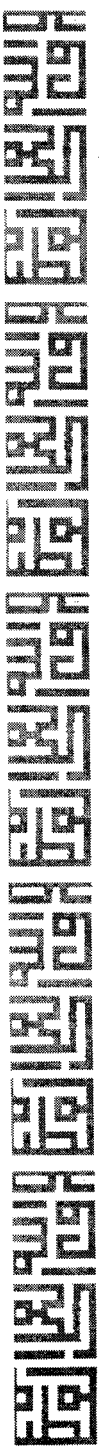


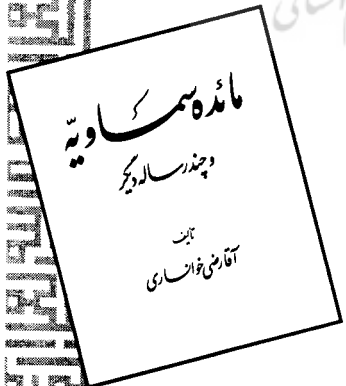
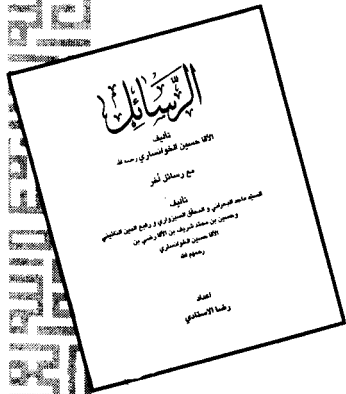
آنسش با احادیث و بخصوص احادیثِ فقهیِ ما (با آن شرحی که بر «لمعه» نوشته) آشکار است. در طول سالیان دراز، ایشان به احادیثِ فقهی و غیر فقهی مراجعه می کرده و با آن دقت نظر و جرأتی که داشت، مجموعاً توانسته است یک هزار روایت به عنوان «اخبار دخیله» جمع آوری کند که از این هزار روایت، وقتی بررسی کنید، می بینید (و ایشان خودش هم می گوید) یک پنجمش ممکن است جعلی باشد و یا (به تعبیر ایشان) قطعاً جعلی است. بقیه را ایشان می گوید: زیادتی در آنها شده، یا افتادگی دارد، یا تصحیف شده (و از این قبیل). این هم خودش شاهد عملی و تاریخی است برای این که ما احادیث جعلی، به آن صورت زیاد، نداشتیم. البته قبلاً یک قدری زیادتیر بوده که - همان طور که شیخ انصاری هم در «رسائل» اشاره کرده است - در دوران تهذیب حدیث (در آن دورانی که امثال مرحوم کلینی - ره - زحمات فراوانی برای تنظیم و تدوین و تبویب کتاب کشیده اند) آن احادیث جعلی حذف شده است. این است که اگر ما الآن صحبت از احادیث موضوع در حوزه شیعه می کنیم، باید واقعاً توجه داشته باشیم که عدد آنها خیلی کم است و نمی توانیم به این زودی، نسبت موضوع بودن و مجعول بودن به حدیثی بدهیم.

این که بعضی ها تا مشکلی در فهم یک حدیث پیدا می کنند، می روند سراغ این بحث که احادیث موضوع، زیاد است و شاید این حدیث، یکی از همان ها باشد، این، به خاطر کم حوصلگی و به خاطر این است که می خواهند مشکلشان را زود حل کنند و گرنه حدیث جعلی - به آن معنا که اشاره کردیم و نه به معنی اشتباه در نقل به معنا - در منابع شیعه، بسیار کم است.

اگر در دایره احادیث اهل تسنن صحبت کنیم، در آنجا جعل حدیث طبیعی است. چرا؟ ... گفتیم که همه مسلمانها چه شیعه و چه سنی، نسبت به احادیث، احساس نیاز می کنند؛ یعنی قرآن تنها نمی تواند برای آنها کافی باشد. در همان حدود صد سالی هم که کتابت حدیث ممنوع بود، بالاخره یک چیزهایی نوشته

انوارناکار حسین





شد. بعد هم همین که منع بر طرف شد، دیدیم که همه به جمع و کتابت حدیث، اقبال نشان دادند. اگر نیاز به حدیث وجود دارد و بناست که در خانه اهل بیت (ع) نروند، خوب طبعاً باید به در خانه دیگران بروند تا دیگران نیازشان را برطرف کنند. نتیجه این است که گاهی گرفتار جعل می شوند.

در مسئله امامت و خلافت هم بخصوص از بنی امیه به این طرف، داعی بر جعل، زیادتر بود و زمینه جعل هم بیشتر. این است که حتماً باید بگوییم در حوزه حدیث اهل تسنن، احادیث مجعول و موضوع از دایره حوزه شیعه زیادتر است؛ ولی باز آنجا هم من معتقدم که دایره جعل، خیلی وسیع نیست.

فرض کنید در حوزه اهل تسنن، فضایی برای کسانی که خودشان به آنها علاقه داشته اند، جعل کرده اند. خوب، این فضایل، چی می تواند باشد؟ هر چه گفته اند، در کتابها هست؛ تقریباً بخشی از همان فضایی را که ما برای اهل بیت (ع) نقل می کنیم، اهل سنت برای آنها نقل می کنند. دوبار که گفتند، سومی و چهارمی و پنجمی اش دیگر تکراری می شود. اصلاً مسئله، تاب این را ندارد که مثلاً کسی بگوید اهل تسنن، پنجاه هزار حدیث در این موضوع جعل کرده اند. این اصلاً قابل جعل کردن نیست.

مطلبی را از بعضی کتاب های سیوطی فهمیدم و بعداً دیدم که واقعیتهای است. در طول تاریخ حدیث،

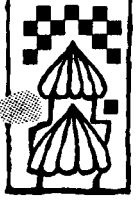




بخصوص در حوزه اهل تسنن، این قضیه حافظ بودن، عنوان خیلی مهم و محترمی بوده است. این عنوان مهم و یک قدری هم انگیزه های دنیوی در کار بوده که بعضی از افراد که می خواستند به عنون «حافظ» قلمداد شوند، جعل سند می کردند و به این ترتیب، جعل سند حدیث فراوان شده است؛ یعنی یک حدیث، سی چهل سند دارد که وقتی کسانی این را دنبال می کنند، می بینند که یکی از آنها واقعیت دارد و بقیه را جاعلان سند ساخته اند. حدیث یکی است - شاید متنش درست هم باشد-؛ ولی می گوید من این را با سی سند نقل می کنم (تا با این سی سند و چهل سند، احادیش خیلی زود بشود شصت هفتاد هزار روایت و او بشود حافظ شصت هفتاد هزار حدیث). وقتی ما بررسی می کنیم، می بینیم بعضی از این آدمها (در این سلسله سندها) اصلاً وجود خارجی نداشته اند. همین کاری که علامه عسکری نسبت به بعضی انجام داده است، و تحقیق ایشان به خوبی نشان می دهد که اینها جعل سند می کردند، نه جعل متن. جعل سند، خیلی راحت است. در جعل سند، ما می توانیم اسمهای مختلفی را بگوییم. البته زود هم لو می رود. وقتی یک عالم دقیق، یک خورده جلو برود و کتابها را ببیند، می بیند که یک چنین آدمی که نامش به عنوان راوی آمده، وجود خارجی ندارد. پنج تا شش تا راوی که مورد تردید قرار بگیرند و یک قدری سند دنبال بشود، روشن می شود که سند حدیث، درست نیست.

من می گویم در حوزه حدیث اهل تسنن، حدیث جعلی، زیادتر از شیعه بوده است؛ ولی چون تعدادی از آن موضوعات، مربوط به مسئله امامت بوده که در مورد آنها داعی به تهذیب نداشته اند، لذا توجهی نکرده اند و نمی توانیم بگوییم در یک دوره ای، علمای حدیث اهل تسنن (مانند علمای شیعه) نشسته اند و احادیث را تهذیب کرده اند؛ چون اکثر آن موضوعات، مناسب مذاق و مطابق معتقداتشان بوده است.

برای تشخیص مجعول از غیر مجعول هم فکر می کنم راهی جز همان



ارزیابی کلی احادیث نداریم؛ یعنی احادیث را به چند گروه تقسیم کنیم. ما نسبت به احادیث خودمان قضاوت کنیم و اهل سنت هم نسبت به احادیث خودشان. ما می توانیم درباره احادیث، این طور برخورد کنیم که: آنجا که علم داریم حدیث از رسول خدا و ائمه (ع) است که دیگر مسئله ای نیست و آنجایی که علم نیست، ولی اطمینان و مظنه هست (یعنی سند حدیث صحیح به نظر نمی رسد؛ ولی متنش متنی نیست که انسان را به توهم بیندازد که جعلی است) آنجا هم هیچ اشکالی نیست. اگر متناهی هست که مشکوک است (یعنی نمی دانیم این از اسلام هست یا از اسلام نیست)، این جور احادیث، راه شناختش همان عرضه به قرآن مجید و مسلمات و محکمات و گفته های خود رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) است. البته اگر بررسی کننده اهل احتیاط باشد و نخواهد خیلی با جرات صحبت کند، باید بگوید این احادیث را ما قبول نداریم؛ چون احتمال قوی می دهیم که موضوع است؛ نه اینکه با جرات بگوید مجعول و موضوع است.

این، آن مطلبی بود که من راجع به جعل حدیث و احادیث جعلی در ذهنم بود که امیدوارم در این مجله مطرح بشود و اگر حرفهایی در مقابلش هست، زده بشود تا ما هم - ان شاء الله - دنبال کنیم. این را بنده بیشتر به این جهت مطرح کردم که خیلی جاها از این که ما احادیث جعلی داشتیم و داریم، سوء استفاده می شود و حدیث از آن پایگاه و جایگاه اولی اش یک قدری تنزل می کند.

بینید الآن در مورد قرآن، تا کسی خدای نکرده بخواهد در یک جمله یا یک آیه خدشه ای بکند، همه بسیج می شوند که این فرد دارد حرف بی خود می زند؛ ولی حدیث را به خاطر اینکه از اول گفتند جعلی، جعلی، جعلی... و درست تبیین نشده، یک قدری پایگاهش تضعیف شده است؛ به طوری که من از بعضی اساتید - که به آنها معتقد هم بودم - گاهی می شنیدم که خوب است اصلاً ما در بحثها گرایش قرآنیمان خیلی زیادتر باشد و بحثها را اصلاً قرآنی دنبال کنیم. شاید



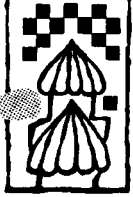


شنیده باشید که بعضی فضلاء معاصر هم عملاً این کار را کرده‌اند؛ ولی به نظر من، آنها هم گرفتار این توهم شده‌اند که بسیاری از احادیث جعلی است و قابل استناد نیست؛ لذا رفته‌اند سراغ قرآن و به آن بسنده کرده‌اند. البته مطالعه کردن نوشته‌های خود این آقایان هم مؤید همان حرف اولی من است که این جور بحثها که در آنها فقط به قرآن بسنده شده، نمی‌تواند بحثهای کاملی باشد.

عریض: در مواجهه با روایت، بعد از اینکه از حیث سند اطمینان حاصل شد و مستند بودن آن محرز شد، مسئله بعد، فهمیدن و فقه الحدیث است. در حوزه فهم روایات و فهم سنت، با چه مشکلاتی رو به رو هستیم و آنها را چگونه می‌توان برطرف کرد؟

آیه الله استادی: در این زمینه، عرض بنده این است که ما در تشبیه روایات به قرآن، می‌توانیم یک مطلب مفهوم و متینی داشته باشیم. این تفسیر موضوعی قرآن که حالاها دیگر خیلی جدی مطرح شده است و از قبل هم تا حد زیادی مطرح بوده است (گفته می‌شود که علامه مجلسی در صدر هر باب از ابواب احادیث، تقریباً آیات مربوط به آن را جمع کرده است) راه اطمینان بخشی است که ما کل مطالبی را که در یک موضوع در قرآن هست، در کنار هم بگذاریم و استنتاج کنیم و به اسلام نسبت بدهیم عین همین باید در احادیث پیاده شود. به نظر من در احادیث به این روش عمل نشده؛ چون اصلاً امکانش نبوده است.

به طور قاطع می‌توان گفت که در عین این که علمای گذشته ما اهل فحوص و تفحص و تتبع بوده‌اند و از حافظه‌های خیلی خوبی برخوردار بوده‌اند، ولی الآن که این کارهای فهرستی و کارهای رایانه‌ای انجام می‌شود، معلوم می‌شود که آن تتبعها و تفحصها کامل نبوده است. من فکر می‌کنم بهترین راه برای بهره‌برداری



از احادیث، این است که این جور کارهای فهرست سازی و تولیدات رایانه ای دنبال بشود و هر کسی می خواهد در حوزه حدیث یا حدیث و قرآن یک مسئله ای را دنبال کند، دیگر خاطر جمع باشد که کل روایات مربوط به این بحث را دیده و از همه اش استنتاج کرده است.

اگر کسی بگوید که استفاده هایی که تا الآن از احادیث شده به قدر کافی کامل نبوده، در این بُعد (مجموع نگری و استقصای تام) می شود از او پذیرفت و گرنه از حیث معنا کردن حدیث و فقه الحدیث، انصاف این است که در فقه (نه در اخلاق و معارف) خوب کار شده است؛ یعنی شاید بیش از اندازه تصور، روی احادیث فقهی کار شده است، چه در زمانهای نزدیک به زمان ما (مثل کارهای شیخ انصاری و اساتید و شاگردانش) یا زمان آقا محمد باقر و حید یا زمان علامه مجلسی (که روی خود حدیث کار می کرد) یا زمان شیخ طوسی (وقتی منابع «استبصار» را نگاه می کنیم، می بینیم که ایشان برای جمع بین احادیث، احتمالاتی در معنای حدیث می داده اند که پیداست به فقه الحدیث خیلی عنایت داشته اند).

مطلبی که در بحثهای گذشته به نظرم ناقص مطرح شد و الآن تکمیلش می کنم، این است که باید به صورت موضوعی بر روی احادیث کار شود. متأسفانه در موضوع اخلاق، آن کارهای مقدماتی هم انجام نشده است؛ در معارف هم همین طور. می خواهم عرض کنم که بهره گیری از روایات، اگر می خواست کامل باشد، مشکلی داشت و آن، اینکه احادیث یک موضوع، به طور کامل در اختیار محقق نبوده؛ خودش هم اگر تفحص و تتبع می کرد، نمی توانست جستجوی کامل باشد که بحمدالله این مشکل، این روزها دیگر دارد حل می شود و فکر می کنم -إن شاء الله- هر چه هم جلوتر می رویم، بهتر بشود.





عربی: حدیث را در مسائل کلامی یا به تعبیر دیگر در بخش

معارف، چگونه باید ارزیابی کنیم؟ بخصوص در آنجایی که با

مسائل و استنباط‌های عقلی، مخالفت و مغایرت داشته باشد؟

آیه الله استادی: من در این موضوع هم تذکری را عرض می‌کنم که فکر می‌کنم لا اقل برای بعضی‌ها سودمند باشد.

ما در معارفی که از روایات استفاده می‌شود و نیز در مطالبی که در علم کلام

و معقول مطرح می‌شود، اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، دو تا مشکل

داریم: یکی اینکه بعضی‌ها خیلی زود از روایات، چیزی را استنتاج می‌کنند و

می‌گویند «روایات این را می‌گوید؛ مکتب این را می‌گوید؛ ائمه این را گفته‌اند و

هر چه غیر از این مطرح شود، غلط است و باید آن را تخطئه کرد». در نقطه

مقابلش هم در فلسفه، بسیاری از مسائل که قطعی نیست، قطعی حساب

می‌شود. در یک جای «رسائل»، شیخ انصاری با یک جمله‌ای (که نمی‌دانم

می‌خواسته گله کند یا می‌خواسته یاد ما بدهد) می‌گوید که اصلاً روش اهل علم،

این شده است که مطالب مظنون را در سلک مطالب قطعی عنوان می‌کنند. این

یک نقطه ضعف است. من فکر می‌کنم این نقطه ضعف را هم هر دو گروه،

گرفتارش هستند؛ هم کسانی که می‌خواهند به احادیث احترام بگذارند و هم آنها

که اهل کلام و معقول هستند.

فرض کنید راجع به علم امام، راجع به صفات امام، راجع به امتیازات امام،

در یک روایت، مطلبی دیده می‌شود. آیا این یک روایت که در چند تا از کتابهای

ما نقل شده، معنایش منحصرأ همان است که این آقایان فهمیده‌اند؟ یا نه، یک

آقایی گفته و دیگری هم تکرار کرده است؟ این گاهی به صورت یک مطلب قطعی

گفته می‌شود و در مقابل یک مطلب فلسفی قرار می‌گیرد و می‌گوییم که اینها با

هم تضاد دارند و آن پافشاری می‌کند که حرف ما درست است و این آن را به



بی احترامی به احادیث متهم می کند و آن این را ساده اندیش می خواند ...

من فکر می کنم اگر دو طرف متوجه باشند چه چیزهایی جزو مسلمات است و هر چیزی را مسلم فرض نکنند و این طرف هم دنبال نص باشد، روایت مخالف مسلمات عقلی پیدا نمی کنیم و دیگر مصداقی پیدا نمی کنیم که گفته شود: با روایاتی که مخالف عقل است، چه کار کنیم؟ یا مطالب عقلی بی را که مخالف روایات است، چه کار کنیم؟

حالا اگر از این مواضع خودمان - که یقینی نیست - عدول کردیم و منصفانه هم برخورد کردیم و دیدیم که تعداد زیادی از اهل معقول، یک مطلبی را مسلم گرفته اند، ولی آن طرف هم مثل این که مطمئن است که روایتش صحیح است، چه کنیم؟

بهترین مثالی که می توانم بزنم، معاد جسمانی است. اخیراً من یک مقاله ای هم راجع به معاد جسمانی نوشتم و در یادنامه مرحوم آیه الله آملی هم چاپ شد. این معاد جسمانی به خاطر این که یک آیه و دو تا آیه و سه تا آیه نیست که کسی بگوید این ظاهر است و ظهور است. من آنجا تقریباً چهل آیه جمع کرده ام؛ چهل آیه که هر کدامش یک ظهور قوی دارد مبنی بر این که معاد، جسمانی است. از آن طرف هم آن معادی که الآن در فلسفه مطرح است (حتی در همین فلسفه رایجی که دست ماست و تدریس می شود) معاد جسمانی مادی نیست و تقریباً تمام آنهایی که اهل معقول هستند، می خواهند بگویند که این، حرف نهایی است و این مقدمات، درست است و این نتیجه هم درست است و معاد، جسمانی مادی نیست. خوب؛ طبعاً این دو طرف، در مقابل هم قرار می گیرند. چون ادله نقلی معاد جسمانی، از حیث سند و دلالت، قطعی است (البته نه برای آدمهای وسواسی که به خاطر بعضی ذهنیاتشان، به این زودی ها به چیزی قطع پیدا نمی کنند و اصلاً ذهن آنها هم ملاک نیست). باید بپذیریم و نتیجه بگیریم که مقدمات آن نظریه مخدوش است؛ اما از آن طرف هم مسائلی ضروری و





بدیهی است که مثالهایش خیلی روشن است. ما هرچه روایت داشته باشیم که حاکی از جسم بودن خدای متعال باشد، عقل نمی پذیرد. این را همه قبول کرده اند و ادله واضح عقلی داریم که خدا نمی تواند جسم باشد. همه این روایات را یا باید توجیه کنیم یا کنار بگذاریم.

بنده این طور نتیجه گیری می کنم که اولاً اگر منصفانه برخورد بشود، این تقابل ها خیلی کم اتفاق می افتد و در صورت وقوع، اگر طرف قرآن و حدیث سندش قطعی باشد (آن هم قطعی برای افراد متعادل) حتماً باید این طرف را بگیریم و از آن طرف صرف نظر کنیم؛ چون بالاخره انبیا آمده اند که این مطالب را یاد ما بدهند و کلام آنها برای ما حجت است.

باز از باب یادآوری عرض می کنم که یک مشکل در این وادی این است که روی احادیث معارف، آن طور که باید و شاید، کار نشده است و به عنوان نمونه اگر خطبه های امیر مؤمنان (ع)، خطبه های حضرت رضا (ع) و مطالبی که امام صادق (ع) در باب معارف اسلام فرموده است، خوب مورد بحث قرار بگیرد، بسیاری از این اختلافها بر طرف می شود.

مورد بحث قرار گرفتن هم معنایش این نیست که اولاً ما بعضی از کتابهای فلسفی را بخوانیم، بعد با آن ذهنیت برویم دنبال حدیث. این، تحقیق در حدیث نیست. معنای تحقیق در حدیث، این است که احادیث را منهای آن بحثها و با همان ذهنی که مخاطب آن حدیث



حسین
انوارناک



داشته، مورد بررسی قرار بدهیم. بالاخره این کلمات، مخاطب داشته و برای او مفهوم بوده است؛ یا لااقل فکر می شده که در آینده مخاطبی دارد که باید برایش مفهوم باشد. فکر نمی کنم کسی این حرف را پسندد که مخاطبِ نوعِ کلمات امیرمؤمنان(ع) فقط عرفا یا فقط فلاسفه بوده اند. بالاخره بیان، یک بیانی است که مخاطبش مشخص است. من فکر می کنم که با این نگاه و این روش تحقیق، عمده مشکلات فهم حدیث، قابل حل است.

سوال: یک بحث دیگر که خوب است مطرح بشود، مسئله برگرداندن حدیث از زبان اصلی به زبانهای دیگر است. در چند سال اخیر، در زمینه ترجمه قرآن، حرکت خوبی صورت گرفته است و یک مقدار وسواس و دقت بیشتری دارد خرج می شود؛ اما به ترجمه حدیث، شاید کمتر توجه شده است. شاید بعضی از کتابهایی را که در همین ایام ترجمه شده، ملاحظه فرموده باشید. ما در یکی از شماره های قبل، نقد مفصلی داشتیم بر ترجمه «نوادر» راوندی که بسیار ابتدایی ترجمه شده بود. به نظر حضرت عالی، چه لغزشگاه هایی در ترجمه کتب حدیثی وجود دارد؟ ممنون می شویم اگر به برخی از آنها و راه پرهیز از آنها اشاره بفرمایید.

آیه الله استادی: بنده قبل از اینکه سؤال شما را پاسخ بدهم، دو تا مطلب را باز از باب تذکر، عرض می کنم. یکی اینکه ما باید اول از خودمان یا از محققان و دیگران سؤال کنیم که برای کسی که خوب به زبان عربی وارد نیست، اصلاً تحقیق در مسائل اسلامی می تواند مصداق پیدا کند یا نه؟ این مطلب مورد اختلاف است و بنده خودم شخصاً معتقدم که نمی تواند.

این یک سؤال اساسی است و باید جواب داده بشود که اصلاً تحقیق در حوزه





علوم اسلامی برای کسی که مسلط به زبان عربی نیست، مصداق پیدا می‌کند یا نه؟ اگر مصداق پیدا نمی‌کند که اصلاً ترجمه حدیث در سطح وسیعش یک کار زائد و بیهوده است؛ اما اگر معتقدند که مصداق پیدا می‌کند، قاعده اش این است که ما در یک حدّ خیلی وسیعی به ترجمه احادیثمان پردازیم؛ تا آنجا که همه احادیث، همان طور که به زبان عربی در اختیار محققان عرب زبان هست، به طور وسیع در اختیار محققان غیر عرب زبان هم باشد؛ دیگر آنجا ارزیابی حدیث و این حرفها هم نباید دخیل باشد؛ به اصطلاح، زشت و زیبا، خوب و بد، راست و دروغ و ... هر چه هست، همه باید ترجمه بشود و در اختیار مطالعه کنندگان قرار گیرد (و البته ترجمه دقیق که در بحث بعدی، دو سه جمله درباره آن صحبت می‌کنم).

حالا اگر به آن طرف قضیه قائل باشیم و بپذیریم که تحقیق در مسائل اسلامی برای یک فرد غیر مسلط به زبان عربی امکان ندارد، ترجمه احادیث (یعنی ترجمه کتابهای حدیثی) فقط به این صورت درست است که فقط محکّمات احادیث را ترجمه کنند و در اختیار مردم قرار بدهند. کسانی را می‌بینیم که به خیال خدمت، بعضی از کتابهای حدیثی ما را که همه جور حدیث در آن هست، برمی‌دارند و ترجمه می‌کنند و در اختیار عامه مردم می‌گذارند؛ نه آنها اهل تحقیق اند و نه همه احادیث، مورد قبول ماست. این افراد، اصلاً چه جور خودشان را قانع می‌کنند، من نمی‌دانم! اگر بگویند که چرا علمای بزرگ ما این کار را انجام می‌دادند، می‌گوییم بعضی از آنها به خاطر گرایش به حدیث، اصلاً فکر می‌کردند که باید همین کتابهای حدیث به جای رساله عملیه و کتاب دعا و اصول عقاید در اختیار عامه مردم باشد. ما الآن آن حرف را قبول نداریم.

الآن باید معلوم بشود که: اصلاً ما برای چه داریم ترجمه می‌کنیم؟ برای اینکه به دست اهل تحقیق بیفتد؟ داریم به زبان انگلیسی برمی‌گردانیم تا این که در لندن در فلان دانشگاه، یک کسی که اصلاً با زبان عربی یا فارسی آشنا نیست،



بتواند دربارهٔ اسلام تحقیق بکند؟ این حتماً باید دایره اش خیلی وسیع باشد و الا باز تحقیق ناقصی خواهد بود. اگر این را قبول نداریم، حتماً ما باید محکومات احادیث را ترجمه کنیم.

بهترین کتابهای حدیثی ما که خیلی معروف هم هستند، ممکن است داخلشان دو تا، پنج تا، ده تا حدیث باشد که اصلاً مورد قبول شیعه نیست (گرچه صاحب کتاب، به خاطر امانتداری علمی یا به تشخیص خودش آن را آورده است). اتفاقاً خود بنده گرفتار این قضیه شده ام. در جایی صحبت شد که یکی از کتابهای حدیثی خیلی قدیم که بحثهای اخلاقی هم داشت، ترجمه شده است. ما آن ترجمه را چاپ کردیم و توجه نداشتیم که در خلالش، چند تا حدیث سؤال انگیز هم هست. بعد که کتاب چاپ شد و منتشر شد، یک مهندسی برای من نامه نوشت و گفت: «روی آشنایی قبلی که ما با شما و همکاران شما داشتیم، فکر می کردیم که این کتاب ارزیابی شده است؛ لذا تعدادی از این کتاب، تهیه کردیم و به افراد دادیم. بعد، حال که افراد خوانده اند، دیده اند چند جاییش احادیثی است که مسئله ساز است و شبهاتی به دنبال داشته است». اگر همهٔ آن کتاب بخواند یک اثر خوبی روی افراد بگذارد، همان دو تا حدیثش همه را خنثی می کند.

حالا بعضی از کتابها (مثل کتابهای احادیث فقهی) را بر می دارند و ترجمه می کنند. ترجمهٔ کتابهای احادیث فقهی برای غیر محقق، اصلاً معنا ندارد. من فکر می کنم که این مطلب باید در فصلنامه شما مطرح بشود، و همچنین، در نشست هایی که برگزار می شود، یک قدری روی این مسئله باید کار بشود.

سوال: این مشکل برای عرب زبانها چطور حل می شود؟
 عرب زبانها هم به صرف دانستن زبان که محقق نیستند. کتابها هم همه عربی است؛ یعنی واقعاً این مشکل تنها مخصوص غیر عرب ها نیست که بگوییم افراد چون زبان نمی دانند، محقق





نیستند. این مشکل را به شکل حادثر، خود عربها دارند. هر

کسی که زبان عربی صحبت می کند که محقق نیست؛ ولی

تمامی مصادر را نیز در اختیار دارد. درباره او چه باید کرد؟

آیه الله استادی: ببینید؛ بنده عرض نکردم که هر کس که زبان عربی نمی داند،

محقق نیست. شرایط کتابهای ما جوری است که اگر کسی خودش به عربی

مسلط نباشد، حتماً باید از ترجمه یک مترجم استفاده کند و احادیث را نقل به معنا

کند. من به خود محقق کاری ندارم؛ به ابزارش کار دارم. من به هر محققى که

عربی نمی داند، خطاب می کنم و می گویم شما که عرب زبان نیستی، شما که

مسلط به این جور عربی (که در این کتابها مطرح است) نیستی، اگر ابزار کارت

یک ترجمه با حفظ همه خصوصیات نباشد، نباید خیلی به کارت مطمئن باشی.

خود محقق ممکن است توان کار داشته باشد؛ اما ابزار تحقیق در دستش

نیست. ترجمه ای به درد یک محقق می خورد که همه موارد [معنایی] را با جمیع

خصوصیات [متن اصلی] در اختیار او بگذارد.

من فکر می کنم خوب است این بحث در محافل و مجالس مطرح بشود؛

چون الآن متأسفانه یک کارهای بازاری انجام می گیرد که ارزش علمی ندارد. این

کارها ارزیابی هم نمی شود. یک کتابی که در آن همه جور مطلب وجود دارد (که

بعضی از آنها مورد قبول نیست)، به صورت بازاری ترجمه می شود و در اختیار

مردم و چه بسا کتابخانه های بزرگ قرار می گیرد و از آن به عنوان مصدر و مدرک

استفاده می کنند. البته، شکل و سلیقه و جاذبه یک ترجمه صحیح، بحث دیگری

است که هر کسی می تواند از یک شکلی استفاده کند و با یک جاذبه هایی کتابش

را عرضه کند؛ ولی مهم این است که مطلب امام و پیغمبر، باید با تمام

خصوصیات از زبان اصلی به زبان دیگر منتقل شود. در جایی دیدم که از ترجمه

«نهج البلاغه» آقای دکتر شهیدی تعریف شده و ادعا شده بود که ایشان حتی نکات

ادبی جمله عربی را در فارسی رعایت کرده است. ما دنبال چنین مترجم هایی باید

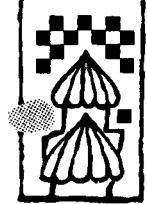
انوالساکر حسین



باشیم. این ترجمه ای است که می تواند در اختیار مردم و محققان قرار بگیرد. علامه مجلسی و پدرش، هر دو از بهترین نثر نویس های روزگار خود بوده اند. من این اواخر، شرح فارسی «من لایحضر» علامه مجلسی اول را مرور می کردم؛ دیدم او انصافاً یک مترجم زبردست است. این کتاب را که من مرور کردم، دیدم هم از حیث عبارت، مفصل نویسی نکرده و هم کلمات و تعابیر آن، خوب برگردان شده است. ما چنین مترجمی می خواهیم که هم خوب ترجمه کند و هم روایاتی را که از محکومات به شمار می آیند، برگرداند تا برای مخاطب عام، سؤال برانگیز نباشد.

عربی: چندی است که تحقیق و تصحیح متون حدیثی با جدیت بیشتری دنبال می شود. اگر از تاریخچه این کار، مطلبی دارید، بفرمایید. برای بهبود وضع تصحیح و تحقیق هم اگر پیشنهادی دارید، مشتاقیم که بشنویم.

آیه الله استادی: در مورد تصحیح و احیای متون حدیثی، شاید بعضی ها که خیلی با نسخه های خطی سروکار ندارند، خیال کنند که این، یک کار تازه ای است و مثلاً چهل یا پنجاه سال است که شروع شده است یا به تعبیر بعضی ها ما از اروپایی ها یاد گرفته ایم؛ ولی کسانی که با نسخه های خطی سروکار دارند، می دانند به خاطر همان اهمیتی که علمای ما به حدیث می دادند، تصحیح متون حدیثی از همان سالهای اول تدوین حدیث شروع شده است. من فکر می کنم اقدام خوبی باشد که گاهی بعضی از این نسخه ها را بیاوریم و در معرض دید اهل فن قرار دهیم. مثلاً از یک دوره «تهذیب»، یک سوم آن را یکی از علما نوشته است. وی این متن را بسیار دقیق نوشته و تصحیح کرده؛ به طوری که تمام نسخه بدلها در حواشی آمده و آنجاهایی که نیاز به توضیح داشته، همه را توضیح داده است. البته این علامت هایی که الآن در نگارش مطرح است، آن زمان نبوده؛



ولی علامت های دیگری وجود داشته است .

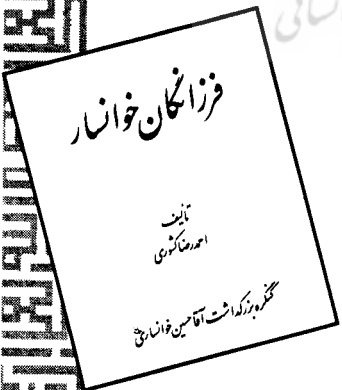
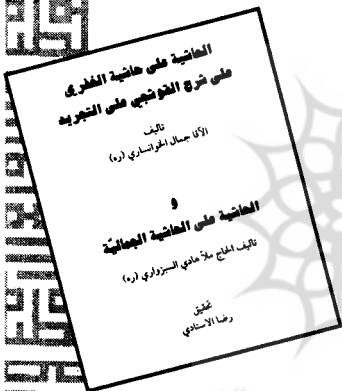
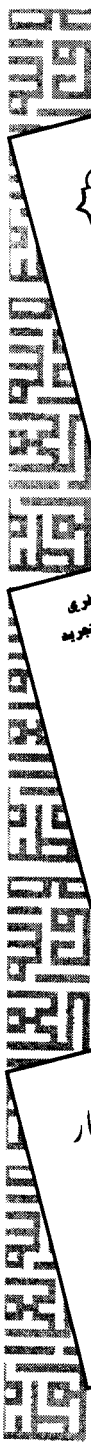
من گاهی واقعاً از عمقِ جان برای بعضی از این بزرگواران، طلب رحمت و مغفرت می کنم . یک کاری که الآن دو سه نفر در طول پنج سال با مزایای مالی و مادی نسبتاً قابل توجهی انجام می دهند و شهرت خارجی هم برایشان می آورد، بسیاری از علمای گمنام گذشته ما عین همین کار را در طول سالها روی یک نسخه انجام می دادند؛ با آنکه می دانستند این نسخه، نسخه دومی هم نخواهد داشت و این کار آنها فقط و فقط برای حفظ میراث حدیث بوده است . در میان کتابهای کتابخانه مدرسه فیضیه دیدم که یکی از علمای کاشان، یک دوره «وافی» مرحوم فیض را تصحیح کرده و در پایان نوشته بود که تصحیح این دوره «وافی»، چهارده سال تمام طول کشیده است؛ یعنی چهارده سال روی همین نسخه کار می کرده و مثلاً آن را در مجلس درس، مطرح می کرده و مشکلات آن را در محافل علمی با علما در میان می گذاشته و

بر روی تعدادی از کتب ما تصحیح های دقیقی صورت گرفته که در رده اول آنها کتب اربعه قرار دارد . از کتب اربعه که بگذریم، تعدادی از کتابهای دیگر وجود دارد که به دقت تصحیح نشده اند . یکی از مشکلات ما الآن همین است که بسیاری از کتب حدیثمان گرفتار عدم تحقیق شده اند . نهضت تصحیحی که در پنجاه ساله اخیر شروع شده، این حُسن را دارد که علاوه بر کتب اربعه، کتابهای دیگر را آن طور که باید و شاید، بررسی و تحقیق می کند . انصافاً قدمهای خیلی خوبی هم برداشته شده است . البته ابزار کار هم به آنها خیلی کمک کرده است . فهرسی که برای کتابخانه ها تهیه شده و همچنین نسخه های خطی کتابخانه ها که به شکلهای مختلف در اختیار آنها قرار گرفته، کمک های فراوانی به آنها کرده است . هرچند هنوز هم جای کار، فراوان است .

بنده فکر می کنم که الآن باید چند تا کار راجع به حدیث انجام بشود . کار اول اینکه محققان ما - چه آنهایی که خودشان با علم رجال سرو کار دارند و چه آنهایی

حسین
انوارساز





که ندارند. تمام احادیث را از حیث صحیح و ضعیف اصطلاحی روشن کنند. البته ما یک «مختلف» فيه هم داریم که اگر آن را هم اضافه کنیم، مشکلات حل می شود. در بررسی احادیث، هر جا اختلافی است، می نویسیم مختلف» فيه. الآن با اینکه ابزار کار خیلی زیاد شده، اما این کار صورت نپذیرفته است. الآن برای فضیای ما کسانی که می خواهند به کارهای استنباطی روی بیاورند، وسیله اطمینان بخشی نسبت به صحّت و عدم صحّت روایات وجود ندارد.

بنده خودم را مثال می زنم. چند سال پیش (مثلاً بیست سال پیش، سی سال پیش) که می خواستم یک مسئله فقهی را دنبال کنم، می دیدم که به خاطر کمی فرصت، باید همین که «جوهر» گفته «صحیح» است، بپذیرم و به همان اکتفا کنم. هر جا هم چیزی نگفته بود، من دیگر نمی توانستم چیزی بگویم و هر حدیثی که صحّت و ضعف آن مطرح نشده بود، راجع به آن نمی توانستم اظهار نظر کنم. این است که فکر می کنم این، یک کار مفید است و به نظر من باید انجام بشود. هر یک از احادیث ما از حیث اصطلاح، باید معلوم بشود و عنوان بگیرد (البته، صحیح اصطلاحی، همه جا به درد نمی خورد و ضعیف اصطلاحی هم همه جا مردود نیست. این یک بحث دیگری است).

کار دومی که فکر کنم باید انجام بشود، این است که گروهی (مانند همین محققان دارالحدیث) باید





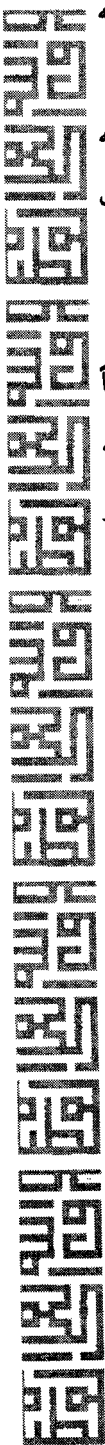
احادیثی را که گفته می‌شود مقرون به قرائن است، بررسی کنند و ببینند که گزینه اش چیست؟ تکرار شده است؟ مشترك بین شیعه و سنی است؟ یا ...

اگر در مجموعه روایات ما یک ارزیابی این جوروی بشود و آن روایاتی که مقرون به قرائن است، با ذکر قرائن به صورتی مشخص بشوند، این هم باز یک ابزار کار مهمی برای محققان است.

کار سومی که در زمینه احادیث باید بشود، شناسایی احادیث تقیه است. البته همان طور که در بحثهای اصولی مطرح می‌شود، تقیه ای بودن، حتماً معنایش این نیست که سنی‌ها این فتوارا داشته‌اند و معصوم، عین آنها گفته است؛ ولی معمولش همان است. نوع دیگر تقیه، نادر است. تقیه ای بودن و نبودن احادیث هم با مقایسه (حدیث ما با حدیث و فقه آنها) معلوم می‌شود.

کار چهارم، تحقیق در معمول بودن و معمول نبودن احادیث است. می‌دانید که گروهی از علمای ما عقیده دارند که هر حدیث، هر چند صحیح السند هم باشد، اگر «معمول» به نباشد، به درد نمی‌خورد. بسیاری از فضلا و محققان در تحقیقشان، یا این قضیه یادشان می‌رود یا درست نمی‌توانند تشخیص بدهند و گاهی در مقالات و سخنرانی‌ها به بعضی روایات استناد می‌شود، بعد دیگری می‌گوید این روایت، معمول به نبوده است.

یک کار پنجم هم هست (که شاید از همه مهمتر باشد) و آن، طرحی است که می‌گفتند مرحوم علامه طباطبایی می‌خواست انجام بدهد؛ یعنی همان قضیه متن‌گرایی در احادیث معارف ما که دعاها و زیارت‌ها و خطبه‌ها همه در این دایره واقع است. این هم واقعاً کار مهمی است که باید صورت بپذیرد؛ بخصوص که فکر می‌کنم در تحکیم عقاید عامه مردم، خیلی مؤثر است که متونی را ارائه بدهیم و در کنارش هم فطریات انسان را بیاوریم، مثل مباحث کتاب «القرآن والعقل» مرحوم آقا نورالدین اراکی که خواست ثابت کند که سوره‌های قرآن با فطرت و عقل مطابق است، در راه تحکیم مبانی اعتقادی مردم گام بلندی برداشته است.



انوار السائر حسین



اینها کارهایی است که بنده فکر می‌کنم شاید از بعضی از کارهای تصحیحی و احیایی که الآن انجام می‌شود، ضرورتش بیشتر باشد؛ ولی در عین حال، تصحیح احادیث و احیای کتب احادیث، در این حدی که انجام شده، مورد قبول است. خوب؛ طبیعی است اگر کسی اقدام به تصحیح یک اثر حدیثی کند، دیگران نباید آن را به عنوان پایان کار تلقی کنند. کتاب «وسائل الشیعه» که به صورت تحقیق شده به چاپ رسید، برای همه مورد قبول بود؛ ولی باز که تحقیق و چاپ شد، معلوم شد که کار را نباید پایان یافته تلقی کرد.

عزیز: در ادامه گفتگو، نظرتان را درباره آثار حدیثی خاندان خوانساری بیان بفرمایید.

آیه الله استادی: ابتدا لازم است مطالبی را در ارتباط با اصل کنگره آقا حسین خوانساری عرض کنم. برگزاری این کنگره‌ها اهدافی را دنبال می‌کند که یک هدفش بزرگداشت و تشکر از کسانی است که برای پیشبرد دین و احیای مکتب ائمه (ع) زحماتی کشیده‌اند و تلاشهایی کرده‌اند. هدف دیگر، اینکه هر کدام از علما از سرزمینی و حوزه‌ای برخاسته‌اند. طبعاً مردم آن منطقه و دانش پژوهان آن حوزه‌ها علاقه مندند که بزرگان خود را معرفی کنند. یک جهت دیگر که شاید از آنها مهمتر باشد، این است که به بهانه این کنگره‌ها آثار این شخصیت‌های علمی منتشر بشود یا اگر قبلاً منتشر شده، به صورت بهتری منتشر بشود.

بنده هرگاه متصدی برگزاری این گونه کنگره‌ها شده‌ام، بیشتر روی این بُعد نظر داشته‌ام و فکر می‌کنم حالا که یک هزینه‌ها و تلاشهایی می‌شود، خوب است آثار اینها منتشر بشود و بحمدالله تا کنون هم موفق بوده‌ایم. متولیان کنگره شیخ انصاری، خیلی خوب کار کردند و انصافاً آثار شیخ را خیلی خوب چاپ کردند. بعضی هم هنوز دارد چاپ می‌شود. بعضی از کنگره‌های دیگر (نظیر کنگره شیخ مفید و کنگره محقق اردبیلی که بنده در آنها سهمی داشته‌ام) هم به





همین روال، عمل کرده اند.

در کنگره بزرگداشت آقا حسین خوانساری و فرزندانش (آقا جمال و آقارضی) که برای تجلیل از این خاندان پیشنهاد شده و وزارت ارشاد هم در برگزاری اش کمک کرده است، ما بیشتر به همین بُعد نظر داشتیم که بتوانیم آثار اینها را نشر دهیم. در این کنگره، آثار آقا حسین مطرح است و دو فرزندش: آقا جمال و آقارضی. البته در این بین، افراد دیگری هم از این خانواده هستند که بعضی آثارشان را چاپ کردیم. بعضی از آثار هم هست که استنادش به آقایان یاد شده، مشکوک است.

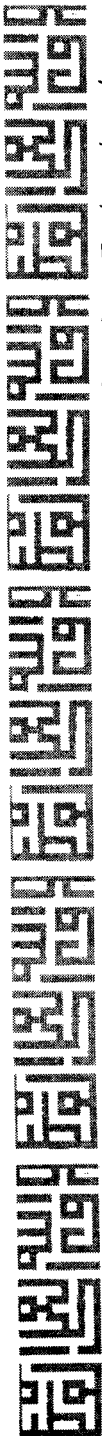
این بزرگواران، هر سه نفرشان اثر فقهی دارند و آثار فقهی شان هم آمیخته با حدیث است که این خودش واقعاً گویای اهل حدیث بودن آنهاست و اگر ما ناگزیریم هر فقیهی را لااقل در بُعد فقهی آشنای با حدیث بدانیم، در مورد این سه بزرگوار، از این حیث، جای تردید نیست.

آقا حسین، در کتاب فقهی اش (شرح الدروس الشرعية) وقتی روایات را نقل می کند، تتبعاتی دارد که نشان دهنده تبحر او در علوم حدیث است. می دانید که الآن «وسائل» وجود دارد و کار را آسان کرده؛ ولی در دوره ایشان، هنوز «وسائل الشیعة» در دست نبود و او با تلاش شخصی اش، این طور احادیث را خوب جمع کرده است. این کتاب فقهی، هرچند ناقص است، اما باید گفت کتاب تحقیقی خوبی است.

حاشیه آقا جمال بر «شرح لمعه» هم کتاب خوبی است. بعضی از بزرگان فقها و علمای ما به همین حاشیه، خیلی عنایت داشته اند و می گفته اند که «شرح لمعه» با این حاشیه می تواند کتاب دم دستی ما پاسخ استفتائات باشد.

آقارضی هم همان «شرح دروس» پدر را دنبال کرده و چون شرح مرحوم پدرش ناقص مانده بود، ایشان خواسته تکمیل کند؛ شرح بعضی از کتابها (صوم) را نوشته و با همان شرح پدرش چاپ شده است.

انوارناهار حسین





این سه کتاب فقهی که از این سه بزرگوار چاپ شده است (شرح آقا حسین بر «الدروس» شهید اول، تکمله آن به قلم آقا رضی و حاشیه آقا جمال بر «شرح لمعه») به خوبی نشان می دهد که این سه فقیه بزرگوار، اهل عنایت به حدیث داشته اند؛ ولی در بین آنها، آقا جمال با حدیث، انس بیشتری داشته و اهل حدیث بوده است و در حدیث، تالیفاتی دارد (مانند شرح «غُررالحکم»).

در عین حال، این سه محقق، کتاب حدیثی جدا (مثل مجامیع حدیثی ما) نداشته اند و جزو محدثان (به معنای مصطلح) به شمار نمی آیند؛ ولی اهل حدیث (به خصوص در دایره فقه) بوده اند. مثلاً رساله نماز جمعه ای که آقا جمال نوشته است، شامل احادیث فراوانی است. در عصر او، در خصوص وجوب نماز جمعه، دو نظر بوده است و ایشان خواسته یک نظر را تقویت و نظر دیگر را تضعیف کند و در این راه، احادیث را به خوبی دنبال کرده است.

آقا جمال، همچنین زیارتنامه ای برای امام رضا(ع) تدوین کرده که وقتی مردم می خواهند به زیارت امام رضا(ع) بروند، از این زیارتنامه استفاده کنند. در این رساله که کلاً حدیث و شرح حدیث و ترجمه حدیث است، روایات ثواب زیارت حضرت رضا(ع)، آداب زیارت آن حضرت، زیارت های آن حضرت (که از معصومان رسیده) و زیارات جامعه، همگی نقل و ترجمه شده است. در حواشی زیارات جامعه، شرح و توضیحات مختصر و در عین حال مفیدی آورده که اعجاب مرحوم حاجی نوری را برانگیخته است. حاجی نوری در مقام تعریف و تحسین گفته است: مطالبی در حواشی زیارت جامعه ایشان هست که نشان می دهد ایشان با حدیث و کلمات اهل بیت(ع)، ارتباط تنگاتنگی داشته است.

ایشان همچنین ترجمه و شرحی فارسی بر «غُرر» آمدی دارد که در هفت مجلد چاپ شده است و همین طور «مفتاح الفلاح» شیخ بهایی را ترجمه کرده و حواشی فراوانی بر آن دارد. از مجموع این آثاری که بر شمردم، می توان دانست که آقا جمال (لااقل در مرحله اثبات برای ما که از واقعیات خبر نداریم) در پدید





آوردن آثار حدیثی، مقدم بر آقا حسین و آقا رضی بوده است. تالیفات حدیثی این آقایان، تقریباً همین است که عرض کردم.

یک بعد دیگر کار این بزرگواران، فقه است. همه آنها کتاب فقهی به زبان عربی دارند و البته بعضی شان به زبان فارسی هم نوشته اند. ما سعی کردیم حتی رساله های کوچک آنها هم چاپ بشود.

دو نفر از آقایان خوانساری ها (باز از حیث اثبات می گوئیم دوتایشان) اهل معقول بوده اند و ظاهراً در آن روزگار، خیلی هم مورد قبول بوده اند. اینکه از آقا حسین به «استاد الكل» یاد می شود، به نظر می رسد بیشتر به آن جنبه معقولی ایشان مربوط است.

یک حاشیه «شفا» از آقا حسین داریم که توسط کنگره چاپ شده است. یک حاشیه «شفا» هم از آقا جمال داریم که قبلاً در ذیل «شفا» چاپ شده بود و مرحوم شهید مطهری هم در آنجایی که از فلاسفه یاد می کند، به مناسبت اینکه حاشیه آقا جمال با «شفا» چاپ شده، از ایشان هم نام می برد. منظورم از این جمله، این بود که ممکن است کسی در فلسفه دخالت کرده باشد، ولی اهل فن، او را نپذیرفته باشند؛ یعنی دخالت بیهوده کرده باشد؛ اما محققان مورد بحث ما، این جور نیستند. ممکن است به نظر ایشان انتقاد باشد؛ ولی در اینکه اهل «شفا» بوده اند، با «شفا» سرو کار داشته اند، معنا می کردند، انتقاد می کردند و ایراد می گرفتند، تردیدی نیست. از خصوصیات آقا حسین، همین است که ایشان یک سدی را شکسته است؛ چون به ابن سینا و دیگران اشکال کرده و یک قدری راه ها را باز کرده است که دیگران نیز بتوانند اشکال کنند و لو اشکالشان وارد نباشد. اصلاً بخش عمده شهرت ایشان، به خاطر همین بوده که می توانسته با حرفها مقابله کند. درباره بعضی از مطالب، سه چهار بار بین ایشان و دیگران، رساله نوشته شده است. یکی نوشته و دیگری رد کرده است و به عکس.

همین طور ما از آقا جمال، حاشیه با واسطه ای بر «شرح تجرید» قوشجی



حاشیه
بر شروح اشارات
آلاحسین خوانساری
به کوشش: احمد عابدی
کنگره بزرگداشت آلاحسین خوانساری

جغرافیای خوانسار
دالین: سیدما سیرمندی

داریم که چاپ کردیم. از آقا حسین، حاشیه «شرح اشارات» به ما رسیده که برادر عزیزمان جناب آقای عابدی دنبال کار تحقیق و نشر آن است که در سه جلد باید چاپ بشود. البته از آقا رضی، الآن کتاب فلسفی جدایی در دست نداریم؛ ولی از بعضی از همسین کتابهایی که ایشان نوشته، پیداست که اهل این فن بوده است. مانند بحث فلسفی بی که در کتاب «مائده سماویه» مطرح کرده است یا شرح حدیثی که در آن پرسیدند: آیا خدای متعال می تواند جهانی را د تخم مرغی جا بدهد یا نه (رساله شرح حدیث بیضه). از مطالبی که گفته، پیداست که در مباحث عقلی هم وارد بوده است.

همین طور یکی از نوادگان آقا حسین، کتاب «التحصیل» بهمینار را ترجمه کرده که متأسفانه نتوانستیم نسخه اش را به دست بیاوریم. اگر آن کتاب پیدا بشود، اثر ارزنده ای است که باید منتشر کرد؛ بخصوص که ترجمه یک کتاب معقول اگر درست انجام شده باشد، خودش می تواند برای مترجمان ما آموزنده باشد. در دبیرخانه کنگره (در کار تحقیق و انتشار آثار خاندان خوانساری)، از کتابهایی که چاپ شده بود و حجمش زیاد بود، صرف نظر شد. از «شرح دروس»، از حاشیه «شرح لمعه»، از «شرح غرر الحکم» و ... صرف نظر کردیم و به کتابهای دیگر پرداختیم. مجموعه کتابها و رساله هایی که از طرف کنگره منتشر می شود،





یازده مجلد را تشکیل داده است که سه جلدش تألیف معاصران ماست: فرزندگان خوانسار، جغرافیای خوانسار و دانشمندان خوانسار در کتب تراجم.

وقتی بنا شد که فصلنامه علوم حدیث راجع به آقا حسین و آقا جمال ویژه نامه منتشر کند، به ذهن من رسید مقاله ای راجع به ترجمه هایی که خوانساری ها انجام داده اند بنویسم تا این ترجمه ها یک قدری بررسی بشود؛ چون از ایشان، بخصوص از آقا جمال، ترجمه های متعددی در دست داریم. نواده اش (جمال الدین) هم قرآن را ترجمه کرده است که بعضی ها خیال کردند که از این آقا جمال است؛ ولی از نواده اش است. به عنوان نمونه، «مناظرات» که ترجمه آقا جمال از «الفصول المختارة» سید مرتضی است، یکی از همان ترجمه های قابل بررسی است. مباحث علمی قابل توجهی در آن مطرح شده است. البته بنده فرصت کاری را که گفتم، پیدا نکردم؛ اما این ترجمه ها - که اکثرشان ترجمه متون شیعه است و کار تخصصی است - ارزش بررسی و مقایسه با ترجمه های معاصرانشان را دارد. ضمناً عرض کنم که غیر از فصلنامه علوم حدیث، مجله های: آینه پژوهش، حوزه، کیهان اندیشه، فقه اهل بیت و فقه حوزه، هر کدام ویژه نامه ای برای این کنگره دارند. امیدواریم این یازده جلد کتاب و شش مجله به موقع منتشر شود.

در پایان، از باب تذکر عرض می کنم که این، سومین کنگره ای است که بنده وقت زیادی برای آن صرف کرده ام و فکر می کنم در آینده، هر جا و هر کسی بناست بزرگداشتی برای یک بزرگواری بگیرد، باید قبل از تصمیم به برگزاری کنگره، یک گروه متخصص بنشینند و آثار فرد مورد نظر را بررسی کنند و ببینند که در میان آثار او - که البته چاپ و نشر هر کدامش تجلیل از اوست - کدام کتابها یا رساله ها، بازده فعلی اش بیشتر است و از همان آغاز، تحقیق و تصحیح و انتشار این آثار را هدف قرار بدهند.

ممکن است یک شخصیتی مطرح بشود که آثار فراوانی هم دارد. به خاطر تجلیل از او، آثارش منتشر شود؛ ولی انتشار همه کتابهای او، دردی را دوا

حسین
خوانسار





نکند. نمی‌گوییم که باید بحث روز باشد یا نیاز امروز جامعه را پاسخ بدهد؛ اما با این هزینه‌های فکری و مادی، توقع نمی‌رود که مثلاً کنگره‌ای بیاید چیزهایی را منتشر کند که برای اهل علم هم چندان سودمند نیست. نباید این طور باشد که اول تصمیم بگیرند، بعد سراغ آثار بروند و بعد، آثاری را چاپ کنند که بازدهی ندارد.

بیشتر باید درباره‌ی شخصیهایی کار بشود که هم پُر تالیف بودند و هم متنوع کار می‌کردند (مثل شیخ بهایی و علامه حلی و ...). یا اگر کسی یک بُعدی بوده، اول باید کارش بررسی بشود، بعداً برای کنگره‌ی بزرگداشت او اقدام بشود. شاید این حرف من، یک معنایش هم این باشد که اگر بناست بزرگداشت‌هایمان همه‌ی اهداف را تأمین کند، بهتر است یک قدری سراغ متاخران بیاییم. مثلاً اگر ما برای آخوند خراسانی یک بزرگداشتی بگیریم، فکر می‌کنم خیلی مؤثرتر باشد. ببینیم ایشان چه کرده است؟ اگر او نبود، اصول فقه ما به کجا می‌رفت؟ ایشان یک دفعه اصول آنچنانی را برگرداند به یک کتاب دوپست سیصد صفحه‌ای با حفظ همه‌ی مطالب و مباحث. البته بزرگداشت هر شخصیتی، آن اهداف اول ما را تأمین می‌کند. بالاخره اینها اهل یک دیاری هستند و آن دیار باید شخصیت خودش را بشناسد و معرفی کند. این کار، این بازده را دارد که هم برای حوزه و هم برای دانشگاه، یک سرمشق‌هایی به دست می‌دهد که آموزنده و راهگشاست؛ اما باید مراقب بود کاری نشود که وقتی منصفانه درباره‌ی آن قضاوت کنند، به نظر بیاید که (خدای نکرده) کار پرهزینه‌ی اما زایدی انجام شده است.



پیشنهاد: سپاسگزاریم، هم به خاطر این گفتگوی صمیمانه و پرفایده و هم به خاطر زحماتی که حضرت عالی و همکارانتان در بزرگداشت خاندان خوانساری متحمل شده‌اید و ان شاء الله به زودی با برگزاری کنگره و انتشار آثار، به بار خواهد نشست.